

جان چیور: هیاهوی درون زیر نقاب آرامش برون

مازیار اولیائی نیا

رابطهٔ بین دو برادر سر و کار دارد، دارای اهمیت است. مقایسهٔ این داستان با داستان «برادران» از مجموعه «آن طور که بعضی مردم زندگی می کنند» نه تنها نشان دهندهٔ بدبینی روز افزون چیور نسبت به روابط برادرانه است، بلکه تحولی را در فن داستان سرایی چیور نمایش می دهد. در این داستان، خانوادهٔ پامری برای تعطیلات در خانهٔ تاپستانی خود جمع شده اند. رابطهٔ نسبتاً خوبی بین مادر خانواده (که بیوه است) و سه تن از چهار فرزند وی و از جمله راوی داستان وجود دارد. آرامش خانواده ناگهان بر اثر ورود برادر سوم یعنی لاورنس که جوان ترین برادران است به هم می ریزد. لاورنس تقریباً با همه چیز مخالفت می ورزد؛ از حضور در بازی تنیس خانوادگی سرباز می زند، با دیگران تخته نرد بازی نمی کند و نحوهٔ زندگی و قواعد اخلاقی خانواده را به سُخره می گیرد. داستان به شکل یک تضاد میان لاورنس که همواره منفی گرا و بدبین است و بقیهٔ خانواده گسترش می یابد. بالا گرفتن تنش بین لاورنس و بقیهٔ اعضای

داستان بعدی چیور با عنوان «رادپوی عظیم و داستان های دیگر» قرار گرفت. «رادپوی عظیم و داستان های دیگر» در مقایسه با «آن طور که بعضی مردم زندگی می کنند»، پیشرفت بزرگی را در حرفهٔ داستان نویسی چیور به نمایش می گذارد. مجموعه «رادپوی عظیم و داستان های دیگر» شامل چهارده داستان است ولیکن روایت های آن به نحو قابل ملاحظه ای بهتر گسترش یافته اند و از پیچیدگی فنی بیشتری برخوردارند. همچنین محل جغرافیایی وقوع حوادث در این مجموعه بسیار متنوع تر از مجموعهٔ قبلی است. داستان های «برادرم، خداحافظ» و «رادپوی عظیم» دو داستان از این مجموعه هستند که بیش از دیگر داستان ها در گلچین های ادبی ظاهر گشته اند و برای درک بهتر پیشرفت چیور در فن داستان نویسی اهمیت دارند.

داستان «برادرم، خداحافظ» بویژه از آن جهت که با یکی از موضوعات بسیار معمول در داستان های چیور یعنی روابط خانوادگی و بویژه

مجموعه داستان «آن طور که بعضی مردم زندگی می کنند» نخستین مجموعهٔ داستان کوتاه جان چیور بود که در سال ۱۹۴۳ انتشار یافت. در این مجموعه به وضوح می توان دید که چگونه یک نویسنده با تمرین مداوم، حرفهٔ خود را می آموزد و به مرور تجربیات زندگی خویش را به قلمروی داستان هایش می افزاید. به عنوان مثال چیور در داستان «برادران» به واسطهٔ تجربه ای که از زندگی خویش اخذ کرده است، اثری با کیفیت بهتر خلق می کند. همچنین چیور در داستان های این مجموعه (که اغلب داستان های کوتاه وی بین سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۳ را شامل می شود) به مرور حوادث تاریخی و فرهنگی دوران خود را جذب می کند و با زندگی و تجارب روزمرهٔ انسانی می آمیزد. بدین ترتیب مجموعه «آن طور که بعضی مردم زندگی می کنند» را می توان به عنوان اولین اثر چیور، قابل احترام به شمار آورد. اما این مجموعه داستان، بزودی تحت الشعاع مجموعه

خانواده نهایتاً به یک درگیری میان لاورنس و راوی در ساحل اقیانوس منجر می‌گردد. بعد از یک جر و بحث تند، راوی از پشت به لاورنس حمله می‌کند و با یک ریشه درخت که آن را در ساحل می‌یابد به سر لاورنس می‌کوبد. در اینجا به نظر می‌آید که اسطوره هابیل و قابیل به نحوی برعکس اتفاق می‌افتد و یک شخصیت هابیل مانند، به قابیل حمله می‌کند. راوی وقتی که خون جاری از سر بردارش را می‌بیند، آرزو می‌کند که بردارش مرده بود و وی می‌توانست تشییع جنازه وی را با چشم خود مشاهده کند. وقتی که عصبانیت راوی فروکش می‌کند، وی بین دو احساس متضاد درگیر است. از یک طرف خود را همچون یک قاتل تصور می‌کند و از سوی دیگر از حمله به لاورنس احساس خوبی دارد. وی لاورنس را که جراحتش چندان عمیق نیست به کناری می‌کشد و جراحی او را پانسمان می‌کند. فردای آن روز، لاورنس خانه تابستانی خانواده را ترک می‌کند و آرامش به خانواده باز می‌گردد. «رادیوی عظیم» احتمالاً بهترین داستان این مجموعه است. داستان براساس این ایده بنا شده است که یک رادیوی بزرگ قادر به دریافت و پخش مکالمات میان اعضای خانواده‌هایی است که در یک مجموعه آپارتمانی زندگی می‌کنند. جیم و ایرین وسنکات در طبقه دوازدهم این مجموعه آپارتمانی زندگی می‌کنند. آنها نه سال است که با هم ازدواج کرده‌اند و از این ازدواج دو بچه دارند. به علت علاقه شدیدی که جیم و ایرین به موسیقی کلاسیک دارند، جیم تصمیم می‌گیرد که برای ایرین یک رادیوی آخرین مدل بخرد زیرا که رادیوی قدیمی آنها خراب شده است، اما رادیوی مبله جدید که بسیار عظیم الجثه است در این خانه همچون یک غریبه متجاوز به نظر می‌رسد که با بقیه مبلمان خانه سازگار نیست. این رادیوی لامپی که توان بسیار بالایی دارد با صدایی بسیار بلند و ناهنجار روشن می‌شود و نه تنها صدای موسیقی را پخش می‌کند، صداهای ناهنجار دیگری همچون صدای تلفن، ماشین ریش تراشی و لوازم

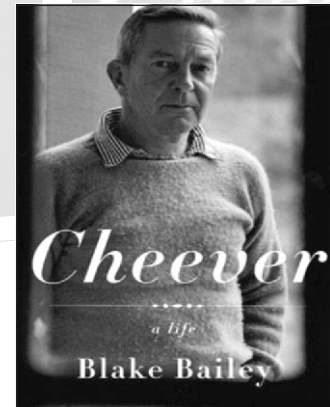
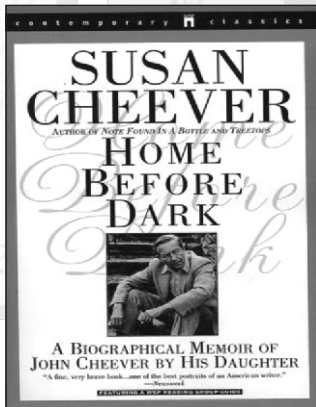
آشپزخانه را نیز می‌توان از آن شنید. از همه عجیب تر آنکه مکالمات دیگر مستأجران این مجتمع نیز از این رادیو پخش می‌شود و جیم و ایرین می‌توانند دعوای خانوادگی، صدای قصه خوانی دایه‌هایی که برای بچه‌ها هنگام خواب داستان می‌خوانند و نیز اعتراف به عدم صداقت و خیانت را نیز بشنوند. جیم و ایرین پس از آنکه مطمئن می‌شوند که کسی نمی‌تواند صدای آنها را بشنود، یک بعد از ظهر خود را صرف استراق سمع مکالمات همسایگان می‌کنند. ایرین حتی در میانه شب از خواب برمی‌خیزد تا بتواند مکالمات بیشتری را گوش کند.

اما این شنودها، به مرور تأثیری نامطلوب بر روی زندگی ایرین می‌گذارد. وی به تدریج با کنجکاوی بیشتری به چهره همسایگان خود در هنگام بالا و پایین رفتن با آسانسور خیره می‌شود تا با نگاه کردن به قیافه آنها (که وی جزئیات بسیاری از زندگی خصوصی شان می‌داند) اطلاعات بیشتری کسب کند. به مرور، گوش کردن به رازهای خصوصی دیگران، تأثیری مشابه در زندگی شخصی جیم و ایرین دارد. نارضایتی‌های آن دو از یکدیگر که تاکنون با رازپوشی آنها پنهان نگاه داشته می‌شد، اکنون همچون رازهای همسایگان بر ملا می‌شود. در یک مکالمه بین آن دو، ناگهان جیم از کوره در می‌رود و دورویی‌های همسرش را که تظاهر به مسیحتی بودن می‌کند، در برابر او فاش می‌سازد؛ از جمله اینکه ایرین جوهرات مادرش را دزدیده است و حتی یک شاهی به خواهرش که به پول احتیاج داشته است، نبخشیده است. وی همچنین با وجود مسیحتی بودن، اقدام به سقط جنین کرده است. ایرین که با استیصال قصد دارد صدای جیم را تحت الشعاع قرار دهد، رادیو را روشن می‌کند به امید آنکه صدای پرستار یکی از همسایه‌ها که برای کودک خانواده لالایی می‌خواند شنیده شود. اما در حالی که جیم همچنان در حال فریاد کشیدن است، از رادیو نیز صدای اخبار مربوط به سوانح و اتفاقاتی همچون تصادف قطار و

آتش سوزی در بیمارستان کودکان نابینا و نیز اخبار وضع هوا پخش می‌شود. ایرین باید به فهرست خطاها و گناهان خود گوش کند بی آنکه امید دلداری و رحمتی داشته باشد.

داستان «رادیوی عظیم» یکی از داستان‌های به خاطر ماندنی‌چپور است و شکل مدرن اسطوره بهشت است که در آن یک رادیوی عظیم الجثه نقش افعی و ایرین نقش خوا را بازی می‌کند. در این داستان عدم امکان وجود چنین رادیویی در جهان واقعی، نکته اصلی نیست بلکه تأثیر رادیو بر شخصیت‌های داستان است که اهمیت دارد. بازگویی رازهای تیره زندگی همسایگان و آشکار شدن آنها به مرور حس گناه و نارضایتی را در وجود استراق سمع کنندگان دامن می‌زند چنانکه پس از مدتی، زندگی به ظاهر آرام و بی‌دغدغه آنها با افسردگی، پریشانی و احساس گناه همراه می‌شود. جیم و ایرین به مرور این توهم را برای خود آفریده بودند که آنها همچون دیگران نیستند و رابطه شان دوست‌داشتنی تر و پایدارتر از ازدواج‌های دیگر است، لیکن ورود رادیوی عظیم به زندگی آنها، گویی که این توهمات را فرو می‌ریزد. ریتم تند داستان بسیار هماهنگ با موقعیت و مقهور کننده است چنانکه در پایان داستان ناگهان احساس می‌کنیم که ایرین کاملاً خرد شده است بی آنکه فرصت نشان دادن واکنشی از خود داشته باشد و زمانی که برای گریختن از دست ملامت‌های جیم می‌خواهد به رادیو پناه برد تا بلکه او را با صدای لالایی‌های همسایگان آرامش بخشد، رادیو به پخش اخبار و آن هم اخباری وحشتناک می‌پردازد.

در پشت ظاهر نسبتاً آرام شخصیت‌های داستان‌های چپور در مجموعه «رادیوی عظیم» و داستان‌های دیگر» چهره دیگری پنهان است. به نظر می‌آید که این شخصیت‌ها دارند با رعایت تعادل خود بر طنابی راه می‌روند و هر چیزی که حواس آنها را پرت کند می‌تواند ناگهان به سقوطشان منجر گردد. آنها بر چهره‌های خود نقابی دارند که وقتی پس زده می‌شود، چهره‌ای متفاوت



برای او به خاطر فروختن خانه و مواجهه با مشکلات خانوادگی، ابراز تأسف می کند، ندی متوجه می شود که اتفاقات مهمی در زندگی او افتاده است که وی حتی آنها را به خاطر نمی آورد. همچنین اشاره‌ای در مورد ورشکستگی مالی ندی و اینکه معشوقه قبلی اش به او می گوید که دیگر حاضر نیست به او یک سنت پول بدهد، نشانگر بحران جدی داخلی زندگی ندی است.

نشانه هایی در داستان هست دال بر اینکه زمان دارد به سرعت سپری می شود بی آنکه ندی گذر آن را احساس کرده باشد. آب استخرها سردتر و سردتر می شود و برگ درختان رو به زردی می رود. او حتی در هنگام ورزش نسیم، بوی چوب سوخته را استشمام می کند و نمی داند که در میانه تابستان چرا باید کسی آتش برپا کرده باشد. در مواردی رفتار برخی از صاحبان خانه ها با ندی توهمین آمیز است و یا اینکه آنها به نکاتی اشاره می کنند که وی اصلاً به خاطر نمی آورد. وی کاملاً گیج شده است و برای اولین بار در زندگی اش به عنوان یک انسان بالغ، شروع به گریستن می کند. در پایان داستان وقتی که ندی به آسمان نگاه می کند، صورت های فلکی موجود در آسمان نشان دهنده تغییر فصل هستند و زمانی که ندی به خانه خود می رسد آن را متروکه می یابد و شگفت زده است که خانواده اش کجا هستند. ظاهراً آنها خانه را ترک گفته اند.

برای خواننده، پرسش های گوناگونی مطرح می شود. آیا ندی واقعاً طول استخرها را شنا

داستان «شناگر» در یکی از حومه های مرفه ناحیه وست چستر نیویورک آغاز می شود و شخصیت اصلی داستان، ندی مریل که مردی میانسال است خیال دارد که با شنا کردن در زنجیره ای از استخرهای خصوصی و عمومی مسیر خود تا خانه را شنا کند. پس از آنکه او این تصمیم خود را در یک مهمانی به اطلاع میزبانان خود می رساند، ادامه داستان، ماجرای شنا کردن وی از یک استخر به یک استخر دیگر است. در این سفر آبی، ندی گاهی به طور ناگهانی وارد مهمانی دوستان و همسایگان خود می شود تا از استخر آنها برای شنا کردن استفاده کند، گاهی مشغول صحبت با صاحبان این خانه ها می شود، مشروب می نوشد و سپس طول استخر را شنا می کند تا به استخر بعدی برود. اما هر چه زمان بیشتری می گذرد، خواننده متوجه می شود که ندی در زندگی اش با بحرانی عمیق روبروست. در ابتدا، وی با روی باز توسط صاحبان خانه ها پذیرفته می شود ولیکن پس از برخورد کردن با یک استخر خشک که در آن آبی نیست و نیز مواجه شدن با یک طوفان، انرژی او تدریجاً تحلیل می رود و احساس خستگی و سرخوردگی می کند. اگرچه او همچنان مصمم است که به نقشه خود جامه عمل بپوشاند ولیکن دیگر به سختی می تواند هیجان اولیه خود را که برای این تلاش ورزشی داشت به خاطر بیاورد. او به تدریج می فهمد که باید بعضی از خاطرات قبلی اش را از یاد برده باشد و یا اینکه ذهنش به عمد سعی دارد این خاطرات را در جایی مدفون کند و به یاد نیاورد. وقتی که در میانه راه کسی

از آنها آشکار می گردد. وقتی که نظم و آرامش ظاهری زندگی آنها با رویدادهایی که گاه ماهیت غیرواقعی و ماورای طبیعی دارند، مختل می گردد، آنها دیگر هیچگاه همچون گذشته نخواهند بود.

داستان کوتاه «شناگر» (۱۹۶۴) یکی از محبوب ترین داستان های جان چپور است. همان طور که در مقاله حاضر اشاره شد، شخصیت های داستان های چپور با وجود زندگی مرفه و ظاهر آرام خود، اغلب با بحرانی جدی دست و پنجه نرم می کنند. در پس مهمانی های مفصل و بساط عیش و نوش، افسردگی و شکست در زندگی شخصی وجود دارد. قهرمان داستان «شناگر» واقعیت را با اسطوره می آمیزد تا روایتی خواندنی از تلاش انسان را زنده نماید، تلاش برای زنده کردن انرژی و نیروی جوانی و غلبه بر بحران در زمان حال. چپور زمانی ایده ای برای نوشتن یک رمان داشت که در آن یک ورزشکار سابق سعی دارد افتخارات دوران جوانی خود را با دست زدن به تلاشی قهرمانانه دوباره زنده کند. وی پس از تغییر رأی درباره نوشتن آن رمان تصمیم گرفت که از صد و پنجاه صفحه دستنویس خود، پاره هایی را کنار هم بگذارد و یک داستان کوتاه خلق نماید. ایده داستان «شناگر» همچنین در داستان دیگری از چپور با عنوان «معلم موسیقی» ریشه داشت که در سال ۱۹۵۹ چاپ شد. در سال ۱۹۶۸ براساس داستان «شناگر» فیلمی ساخته شد که در آن برت لنکستر نقش شخصیت اصلی داستان را بنام ندی مریل بازی می کند.

کرده است؟ چرا میزبانان او در ابتدای داستان مؤدب و مهربان بودند ولی به مرور لحن آنها با او سردتر و غیر مؤدبانه تر شد، گویی که او در زندگی اش فردی بازنده و غیرقابل احترام است! این داستان نیمه سوررئالیستی قطعاً تنها روایت یک بعد از ظهر نیست. ظاهراً چیور می خواهد قطعه های متفاوت زندگی ندی را در کنار هم بگذارد و فشارها و واقعیت های اجتماعی را که با گذشت زمان، بر زندگی فردی فشار وارد می سازند و شیرینی را به تلخی مبدل می نمایند، در زمانی فشرده کنار هم قرار دهد. جانشین شدن شادی و روشنی زندگی با سردی و تاریکی که معمولاً در طول سالیان صورت می گیرد، در این داستان در طول یک بعدازظهر محقق می شود و در نتیجه خواننده را با بهت و شگفتی روبرو می سازد گویی که تمامی داستان کابوسی بیش نیست.

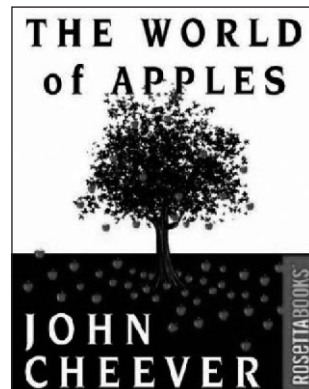
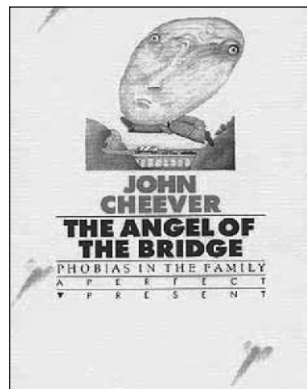
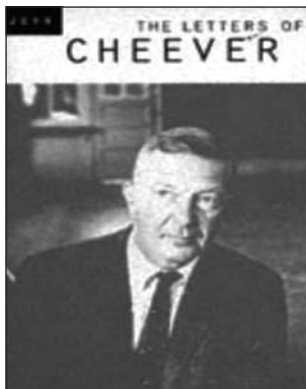
از آنجا که جان چیور قبل از انتشار اولین رمان خود به عنوان یک نویسنده داستان کوتاه شهرت یافته بود، بحث درباره توانایی و مهارت وی در خلق آثاری در هر دو ژانر داستان کوتاه و رمان همواره مطرح بوده است. ماهیت اپیزود مانند اولین رمان چیور با عنوان «روزشمار و پشانت» (۱۹۵۷) و این حقیقت که در چهارچوب این رمان ملقمه ای از لحن ها، موضوعات، تم ها و شخصیت ها را می بینیم که گاه ارتباط چندان محکمی با یکدیگر ندارند، برخی منتقدان را وا داشت که مدعی شوند، چیور اساساً باید خالق داستان کوتاه باشد و رمان های وی چیزی جز کنار هم گذاشتن مجموعه ای از داستان های

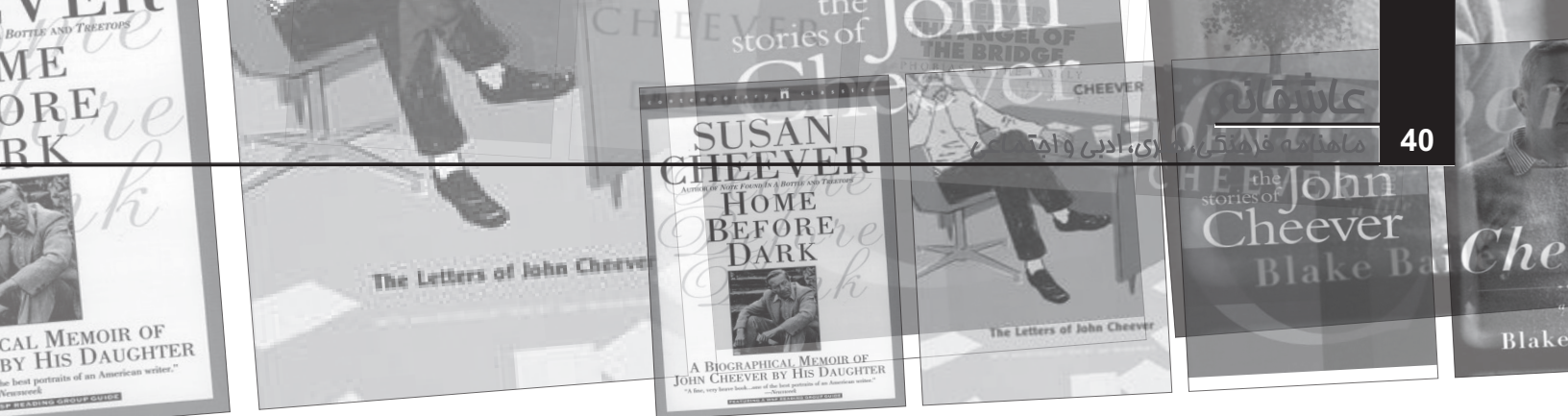
کوتاه نیست. اما با وجود همه این بحث ها و اظهار نظرها، رمان «روزشمار و پشانت» در زمان انتشار با استقبال منتقدان روبرو شد و در سال ۱۹۵۷ جایزه ملی کتاب را برای چیور به ارمغان آورد. شاید یک توضیح قانع کننده برای آنکه رمان «روزشمار و پشانت» هیچگاه به عنوان اثری با یک ساختار به هم پیوسته واحد به رسمیت شناخته نشد آن باشد که یک عنصر قوی زندگی نامه نویسی در این اثر موجود بود و به دلیل آنکه چیور احساسی قوی نسبت به موضوع اثر داشت هیچگاه نتوانست فاصله خود را با موضوع حفظ کند. بسیاری از شخصیت های این رمان بر اساس اجداد چیور و نیز اقوام نزدیک او خلق شده بودند.

رمان «روزشمار و پشانت» به چهار بخش تقسیم شده است. بخش اول، یک روایت مستقیم خطی درباره خانواده و پشانت است که از زمان جشن چهارم جولای تا پایان تابستان را در بر می گیرد. در این زمان پسران خانواده، به تقاضای دختر عموی پدر خانواده محیط خانه را ترک می کنند تا برای خود زندگی مستقلی را پی ریزی کنند و شایستگی خود را برای به ارث بردن ثروت خانوادگی ثابت نمایند. بخش دوم رمان، ملقمه ای است از فصول مختلف مربوط به دفترچه خاطرات لی آندر و ماجراهای پسران خانواده پس از ترک خانه در شهرهای مختلفی که از آنها عبور می کنند. بخش سوم رمان با تجارب پسران خانواده، موز و کاورلی، ادامه پیدا می کند. تلاش های آن دو برای یافتن همسر مناسب و تشکیل خانواده عمدتاً برای آن است که

شرایط آنها را برای دریافت سهم ارث خود برآورده سازند. بخش چهارم این رمان تنها شامل دو فصل کوتاه است، یک فصل به مرگ و مراسم تدفین لی آندر اختصاص دارد و فصل دیگر سفر کوتاه کاورلی به خانه برای یک جشن چهارم جولای دیگر است. بدین ترتیب، رمان که با یک جشن چهارم جولای آغاز شده است، به طور ناگهانی با یک جشن چهارم جولای دیگر ختم می شود.

پرورش یافته ترین شخصیت ها در رمان «روزشمار و پشانت»، لی آندر و دختر عمویش آترا و پشانت هستند. آترا از ثروت خانوادگی خود برای تأثیر گذاردن بر زندگی دیگران سود می جوید. در ابتدا به نظر می آید که لی آندر و آترا دو قطب متضاد یکدیگرند. آترا جنبه روحانی زندگی را نمایندگی می کند و درباره زندگی و رفتار دیگران بسیار ابرادگیر است، در حال که لی آندر به خوشی های جسمانی گرایش دارد و افراد را همان گونه که هستند می پذیرد. اما از طرفی هیچیک از این دو شخصیت در رمان چیور سطحی و تک بعدی نیستند. خشکی اخلاقی آترا در مواردی با عشق واقعی به طبیعت و نوعی توانایی لذت بردن از آنات زندگی تلطیف می شود، مثلاً او از تماشا کردن فیلم و یا مسابقات ورزشی لذت می برد. از طرفی لی آندر که به اشکال مادی زندگی عشق می ورزد، در عین حال به سنت ها و آداب احترام می گذارد و می خواهد مجموعه ای از ارزش های متعالی را به فرزندانش بیاموزد و آنها را افرادی سربلند بار بیاورد و مثلاً در وصیت نامه خود مجموعه ای از نصایح برای





روشنایی و نور به ژرفای تاریکی نفوذ کنم. آنچه می خواستم بنویسم، یک رمان واقعاً روشنی بخش دربارهٔ اسارت در زندان، همجنس گرایی و اعتیاد بود و فکر می کنم که در رسیدن به این هدف موفق شده باشم.» این اشارات نشانگر آن است که چپور می خواسته است رویدادهای رمان «فالكُنر» در نظر خواننده به عنوان حقایق و نه نمادها در نظر گرفته شوند تا توانایی انسان را در شکست دادن اعتیاد و دستیابی به نیروی عشق ثابت کند. چپور قبلاً در داستان های خود در چهارچوب شهر بزرگ و تمدن مدرن که یکنواختی را تشویق می کنند و خانواده هایی که اعضایشان خودخواه و خود محور هستند و تنها بر منافع و خواسته های خود پافشاری می کنند، وجود عشق، افتخار، وفاداری و وجدان آگاه را تأیید کرده بود. اما وی در کمتر اثری با قاطعیت و صلابت «فالكُنر» بر ارزش های والای انسانی تأکید نموده و انسان را از ژرفای تیرگی و اسارت به مرزهای روشن آزادی و رستگاری رهنمون گشته بود.

منبع:

1- O'Hara, James E. John Cheever: a study of the short fiction. Boston: Twayne Publishers, 1989.

فهرست نام ها به ترتیب ظاهر شدن در متن:

- 1- The Way Some People Live
- 2- The Brothers
- 3- The Enormous Radio and Other Stories
- 4- Good by, My Brother
- 5- Pommeroy
- 6- Lawrence
- 7- Jim and Irene Westcott
- 8- Swimmer
- 9- The Music Teacher
- 10- Burt Lancaster
- 11- Neddy Merrill
- 12- Westchester County
- 13- The Wapshot Chronicle
- 14- Leander
- 15- Moses
- 16- Coverly
- 17- Honora
- 18- Falconer

تفاوتی اساسی بین موزز و کاورلی وجود دارد. کاورلی در کار انتخاب همسر چندان ایرادگیر نیست و با همان نخستین زنی که بر سر راه وی قرار می گیرد، ازدواج می کند. اما زندگی عاشقانه موزز بسیار هیجان انگیزتر است و برای رسیدن به دختری که عاشق اوست دست به ماجراجویی می زند و بالاخره با او پیمان زناشویی می بندد. در پایان رمان هر دو پسر خانواده ازدواج می کنند و صاحب پسری می شوند و ارضیهٔ آنها را دریافت می نمایند. باید گفت که رمان «روزشمار وپشات» به عنوان اولین رمان چپور دارای عیب های جدی است و ساختار جزم و جفتی ندارد. این رمان را می توان تمرینی برای داستان های بلند بعدی چپور به شمار آورد. آخرین رمان چپور با عنوان «فالكُنر» (۱۹۷۷) مایهٔ تعجب خوانندگان را فراهم آورد. برای آنها که سال ها آثار چپور را خوانده بودند، داستان های چپور روزشمار زندگی در حومه های مرفه شهرهای بزرگ و روستاهای جذاب نواحی نیوانگلند بود، در حالی که رمان «فالكُنر» در محیط زندان اتفاق می افتاد. داستان های چپور به ندرت حول محور آزادی و عدالت اجتماعی دور می زنند، اما در رمان «فالكُنر» برای اولین بار قهرمان داستان یک قاتل واقعی است که برادر خویش را به قتل رسانده است. او همچنین یک معتاد به هروئین نیز هست. چپور، در داستان های قبلی خود، بارها با موضوع برادر کشی دست و پنجه نرم کرده بود ولیکن در آن موارد، قتل برادر اغلب یک فانتزی بود که از مرحلهٔ تصور و خیال تجاوز نمی کرد ولیکن در «فالكُنر» موضوع قتل برادر به حقیقت می پیوندد. خود چپور زمانی دربارهٔ رمان «فالكُنر» گفت که «در فالكُنر، می خواستم تا آنجا که ممکن است در جستجوی

فرزندانش به جای می گذارد که تلفیقی از خرافات بی پایه و تعلیمات انسانی است. در حال که لی آندِر و انرا به دلیل نظام ارزشی خود مهم ترین شخصیت های داستان هستند، موزز و کاورلی از لحاظ گسترش پیرنگ داستان بیشترین اهمیت را دارند. خط اصلی داستان مربوط به ماجراها و تجارب این دو پسر خانواده است، اگر چه شخصیت آنها در این داستان دارای عمق چندانی نیست و تأکید اصلی بر حوادثی است که برای آنها اتفاق می افتد. از هم این روست که برخی منتقدان رمان «روزشمار وپشات» را یک روایت تفریحی سرگرم کننده و خنده دار خوانده اند. اغلب اتفاقاتی که برای موزز و کاورلی روی می دهد نتیجهٔ بخت و تصادف است و این اتفاقات عمدتاً تأثیر ماندگاری بر سرنوشت آنها ندارد.

موزز ابتدا به واشینگتن دی. سی. می رود و به دلیل ارتباطات خود با انرا در یک آژانس فوق محرمانه استخدام می شود و اما به همان آسانی که کار را گرفته است، آن را از دست می دهد و پس از آنکه معشوقهٔ یک تاجر پولدار نیویورکی را نجات می دهد، دوباره کاری با درآمد بالا در یک شرکت پیدا می کند. از طرفی کاورلی در نیویورک از پس آزمون های روانی که باید برای گرفتن کاری در یک کارخانهٔ موکت سازی از سر بگذراند، بر نمی آید و کاری شبانه در شرکت باربری می گیرد تا بتواند تحصیل کند. وی پس از فارغ التحصیلی بلافاصله کاری در یک آژانس حکومتی برای خود دست و پا می کند. اما جستجو برای همسر حتی مهمتر از جستجو برای کار است و از این جهت

